

محبت و معرفت در آثار غزالی

رقیه علوی^۱

محمدعلی گذشتی^۲

فرهاد کاکهرش^۳

چکیده:

محبت و معرفت یکی از مهم‌ترین درون‌مایه‌های فرهنگ اسلامی و ادبیات عرفانی بوده و در آثار بزرگان ادب و عرفان بازتاب‌های گوناگونی داشته است. امام محمد غزالی طوسی، یکی از مشهورترین دانشمندان اسلام و ایران در قرن پنجم است که در آثار خود به ویژه در کیمیای سعادت و احیاء علوم الدین به خوبی از آن استفاده کرده و دیدگاه‌های نوی را ارائه داده است. این مقاله با هدف بررسی و تحلیل جایگاه عشق و معرفت در آثار غزالی با روش پژوهشی توصیفی - تحلیلی نگارش شده است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که غزالی در باب محبت به ندرت از واژه عشق استفاده می‌کند و محبت را به عکس اغلب عارفان و طرفداران مکتب عرفانی بر عشق ترجیح می‌دهد. معرفت در آثار وی اعم از حسی، عقلی و شهودیست هر چند که تنها راه وصول به کمال و حقیقت را معرفت شهودی می‌شناسد سو برای رسیدن به معرفت شهودی، تلاش و مجاهدت و تزکیه نفس سالک را ضروری می‌داند.

کلید واژه‌ها:

محبت، معرفت، غزالی، ادبیات عرفانی.

^۱- مربی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران.
^۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
نویسنده مسئول: moh.gozashti@iauctb.ac.ir
^۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات علوم انسانی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.

پیشگفتار

غزالی از آغاز زندگی در کودکی و جوانی از فقر مالی و معیشت و رفاه رنج برده است و آن گاه که به اوج مقام و شهرت و موقعیت علمی و اجتماعی رسیده، (رئیس نظامیه بغداد شد) براساس تشنگی فکری و شک علمی و اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه تصمیم به ترک رفاه و آرامش اجتماعی و جسمی گرفته است راهی سفر چندین ساله ریاضت شده، از قیل و قال مکتب و مدرسه دور می‌گردد. بر سر راه حجاز در الخلیل، چنانکه خود در «المنتقد من الضلال» آورده است بر سر تربت ابراهیم خلیل با خدا عهد کرد که دو کار را دیگر هرگز نکند، از پادشاهان صله نگیرد و وارد مجادلات کلامی با دیگر متکلمان نگردد. این سفر روحانی ده سال به طول انجامید، و غزالی در این مدت مشهورترین کتاب‌های خود از جمله احیاء علوم الدین را تألیف کرد.

تاکنون در آثار و افکار غزالی تحقیقات زیادی انجام شده است؛ در این پژوهش، نگارندگان در نظر دارند از میان مفاهیم، مضامین و تفکرات عرفانی در آثار غزالی، عشق و معرفت را، تا حد ممکن استخراج، بررسی و تطبیق نمایند.

پیشینه پژوهش

نگارنده با تحقیق و جستجوهای لازم در کتابخانه‌ها، سایت‌های اینترنتی، مراکز اطلاعات و پژوهش‌های علمی، (ایران داک و سیکا و پایان‌نامه‌های موجود)، به این نتیجه رسیده که تاکنون پژوهشی در این زمینه انجام نشده است؛ اگرچه پایان‌نامه‌ها و مقالات مشابه آن، گاه به صورت ناقص، وجود دارد که می‌توانند تاحدی از پیشینه این پژوهش باشند از جمله:

دو اثر مهم «غزالی نامه» از جلال الدین همایی و «فرار از مدرسه» از عبدالحسین زرین کوب، مراجع مهم در شناخت نامه غزالی در این هستند.

نصرالله پورجوادی، (۱۳۸۱) در کتاب دو مجدد، انتقاداتی بر مباحث عشق و محبت غزالی دارد. تقی پورنامداریان در مبحث عشق از کتاب درستیه آفتاب از دیدگاه‌های محبت آمیز غزالی توصیف می‌کند.

فرهاد کاکه‌رش، (۱۳۸۷)، در مقاله «دیدگاه‌های عرفانی سنایی متأثر از غزالی» در فصلنامه زبان و ادبیات، دانشگاه آزاد اسلامی خوی، به نظرگاه‌های عرفانی غزالی به ویژه عشق و محبت پرداخته است که می‌تواند به عنوان پیشینه اصلی در محتوا و ساختار موضوع پژوهش ذکر شود. در هر حال تاکنون پژوهشی مستقل در بررسی مؤلفه‌های عرفانی عشق و محبت در آموزه‌های

غزالی صورت نگرفته است.

نگاه تاریخی تصوف به معرفت

عرفان درحقیقت نوعی معرفت درونی از طریق کشف و شهود است. معرفت در لغت به معنی شناسایی است و در اصطلاح صوفیه، عبارت است از علمی که مبتنی بر کشف و تهذیب نفس باشد. (رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۶۵۰) فلوطین عقیده دارد که معرفت کامل وصول به حقیقت است و این مرحله کمال است زیرا کمال غایت وجود است. (غنی، ۱۳۵۶: ۱۰۹)

در ادبیات عرفانی با دیدگاه‌های مختلف بحث شده است. معرفت با مفهوم علم و آگاهی آمیخته است هجویری از پایه‌گذاران عرفان نظری معتقد است که «بزرگان این طریق علم را به سه شاخه تقسیم کرده‌اند: ۱- علمی که از سوی خداوند نازل شده که همان شریعت است، (علمٌ مِنَ اللَّهِ). ۲- علمی که به رای خداوند محقق می‌شود که طریقت نامیده شده است، (علمٌ مع اللَّهِ). ۳- علمی که با واسطه خداوند توأم باشد که همان عرفان و معرفت حقیقی است، (علمٌ بِاللَّهِ). (هجویری، ۱۳۸۳: ۱۸)

عین القضا می‌گوید: «هر چیز که بتوان معنای آن را به عبارتی درست و مطابق آن تعبیر نمود، علم نام دارد. او موضوع و متعلق این علم را عالم طبیعت و ابزار ادراک آن را حس و وهم و عقل، که دو قوه اول نیز در خدمت عقل‌اند، می‌داند. بنابراین از نظر عین القضا علم، حاصل ادراک عقل از عالم طبیعت یا عالم محسوس است که با کلمات مطابق، یعنی زبان ارجاعی که در آن هر نشانه زبانی به عنوان دال بر مدلول معینی دلالت می‌کند، قابل بیان است. معرفت در مقابل علم است. مهمترین تفاوتش با علم تعبیر ناپذیری آن از طریق زبان عادی و عبارت مطابق است: «معرفت آن معناست که هرگز تعبیری از آن متصور نشود، مگر به الفاظ مشابه.» (عین القضا، ۱۳۶۹: ۱۰۹)

زرین کوب در کتاب «ارزش میراث صوفیه» می‌گوید: «حکمت صوفیه حکمت ذوقی است و آن که به چشم ذوق در اشیاء و احوال عالم نظر می‌کند ملاک قبولش تسلیم قلب است نه تصدیق عقل، و کشف و شهود و الهام و اشراق در نزد وی بیشتر مقبولست تا برهان و قیاس و استدلال و استقراء.» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

معرفت شهودی و باطنی، در ادبیات عرفانی بیش از دیگر نحله‌های معرفتی مورد تأکید قرار گرفته است. عارفان شهود را تنها راه شناخت حقیقت می‌دانند و از طریق مکاشفه و شهود شناختی از حقایق غیب دست می‌یابند. در این مکاشفه‌ها خداوند در صورتهای مختلفی بر آنها تجلی می‌کند، این رب شخصی همان «من روحانی و ملکوتی» هر انسانی است. در حقیقت دو گونه رب در درون هر کسی وجود دارد، یک رب جمعی یا رب مطلق که ذات منزّه از صفات و اعراض است و دیگری

ربّ شخصی یا من ملکوتی فرد، که عبارت است از روح الهی در شخص». (پورنامداریان، ۱۳۸۰:

(۸۵)

معرفت از دیدگاه غزالی

وقتی که در احیاء و کیمیای سعادت، تامل می‌کنیم می‌بینیم که غزالی در نگاه معرفتی نه تنها راه تقلید را دنبال نکرده بلکه پس از جست‌وجو راه‌های مختلف را امتحان کرده است. از ابزار حسی، عقلی و راه دل، حق تعالی و شهودی برای رسیدن به شناخت و معرفت، بهره‌برداری کرده است. معرفت حسی و عقلی، معرفتی به واسطه است و بدون در نظر گرفتن و سائط از کار باز می‌ماند. این معرفت از راه ثبات و سائط به مقصود خود دست می‌یابد؛ درست برخلاف معرفت صوفیانه که حجاب وجود عارف را نیز از میان بر می‌دارد. غزالی در «المنقذ» در طریقه صوفیه ابزار و مراحل شناخت و معرفت را به زیبایی و صراحت مشخص می‌کند و می‌گوید: «آنگاه که از آن سه وادی گذشتم همت بر کشف طریقه صوفیه گماشتم و از این راه به جستجوی حقیقت شتافتم. خلاصه مذهب این فرقه، قطع علاقه‌های شهوانی، تزکیه نفس و تخلیه آن از صفات پست و بالاخره تقوی و فضیلت، بردن از غیر خدا و فنا فی الله است. چنان یافتم که در پیمودن علم تصوف بر من آسان تر از عمل بود، از این جهت نخست به تحصیل این علم پرداختم، کتاب‌های آنها را همچون قوت القوب ابوطالب مکی و تالیفات حارث محاسبی و آثار شبلی و جنبید و بایزید و دیگر مشایخ ایشان را خواندم تا چنانکه لازم بود به کنه مقاصد این علم واقف شدم و آنچه توانستم از طریق تعلم و نقل این و آن تحقیق کردم و از حال این طایفه آگاه شدم. سپس دانستم با توشه علم این راه را نمی‌توان پیمود، باید خود را فراموش کرد و دست همت به کمر عشق زد، توشه این راه عمل است و پس. منتها با پای علم راه نتوان رفت، بلکه کردار و عمل لازم است. از نام شراب مستی نمی‌زاید از این معرفت صحت و سلامت به دست نیاید و از دانستن کیفیت سیری شکم سیر نمی‌گردد. بین علم و عمل و عالم و عامل تفاوت بسیار است، میان آن که مست است و آن که می‌داند مستی، یعنی غلبه بخار معده بر اعصاب مغز، میان آن که سیر است و آن که معنی سیری را می‌داند، میان آنکه سالم است و آنکه خود طیب و عالم طب است و در آن که در بیماری به سر می‌برد فرق بسیار است. آنان که مست و سر و سالم‌اند خبر از معنی اینها ندارند، خود آنها را دارند، همین گونه است تفاوت میان آن که به زهد و تقوی و شرایط و آداب آن معرفت دارد و آنکه خود سراپا تقوی و زهد است و از دنیا برکنار.

به حقیقت دریافتم که صوفیه ارباب احوالند نه اصحاب قیل و قال، و برای وصول به این مقام

تعلیم و تعلم کافی نیست، عشق و شوق و سیر و سلوک لازم است. (غزالی، ۱۳۳۸: ۷۳)

غزالی در کیمیای سعادت با عنوان «پیدا کردن آنکه هیچ لذت چون لذت دیدار حق تعالی نیست» می‌نویسد: بدانکه این مذهب همه مسلمانانست به زبان، و لکن اگر از خویشتن تحقیق این جویند تا دیدار چیزی که بهجت نبود و شکل و لون ندارد چه لذت دارد، این ندانند و لکن به زبان اقرار می‌دهند از بیم آن که در شرع آمده است، و لکن در باطن وی هیچ شوق نبود، بدانکه آنچه نداند بدان مشتاق چون باشد، هرچند تحقیق این سر در کتاب دشخوار بود لکن ما باشارتی مختصر تعریف کنیم: بدان که این بر چهار اصل است: یکی آنکه بدانی که دیدار خدای تعالی از دیدار هر چه جزویست خوشتر، و دویم آنکه بدانی معرف خدای تعالی از معرفت هر چه جزویست خوشتر و سیم آنکه بدانی که دل را در علم و معرفت راحت و خوشی است بی‌آنکه تن را و چشم را در آن نصیب بود، چهارم آنکه بدانی که خوشی که از خاصیت دل بود از هر خوشی که از چشم و گوش و حواس را باشد غالب‌تر و قوی‌تر، چون این همه بدانی به ضرورت معلوم شود که ممکن نیست که خوشتر از دیدار حق تعالی چیزی بود. (غزالی، ۱۳۷۰: ۸۳۹)

در جایی دیگر با عنوان، (آنکه راحت دل در معرفت بشناسی که وی را اندران لذتی است بی تن) می‌گوید: بدانکه در آدمی قوت‌ها نهاده‌اند و هر یکی را برای کاری آفریده‌اند و مقتضی طبع که وی را اندران لذت وی است، و لذت وی در مقتضی طبع وی است: چنانکه قوت خشم را برای غلبه و انتقام آفریده است و لذت وی در آن است، و قوت سمع و بصر و دیگر را بدین قیاس کن که این هر یکی لذتی دارد، و این لذات مختلف‌اند که لذات مباشرت مخالف لذت خشم رانند است.

و علم چیزها آفریده‌اند که در خیال و حس نیاید، و طبع وی نیز آن است و لذت وی در آنست، تا بدان که این عالم آفریده است و وی را به مدبری حکیم و قادر حاجتست و همیشه با او قائم است، و همچنین صفات صانع و حکمت وی در آفرینش بدانند، و این همه در حس و خیال نیاید، بلکه صنعت‌ها، باریک بدین قوت بدانند و استنباط کند، چون نهادن اصل سخن و نهادن کتابت و نهادن هندسه و علماء دیگر باریک، وی را در این همه لذت بود، تا اگر بروی ثنا کنند به علم چیزی اندک و حقیر شاد شود و اگر گویند نداند رنجور شود.

علم صفت حق تعالی است و چه چیز باشد نزدیک آدمی خوشتر از کمال وی، و چه کمال بود عظیم تر از کمالی که به صفت حق تعالی حاصل آید؟ پس بدین اصل بدانستی که در جمله دل را از معرفت لذت‌یست که چشم را و تن را در آن نصیب نباشد، (غزالی، ۱۳۷۰: ۸۴۰)

معرفت حسی و عقلی

غزالی به شناخت حسی در ضمن شناخت عقلی اشاره می‌کند اما تفاوت کاربرد هر یک را با

مثال ملموس، روشن می‌کند. درباره لذت علم و معرفت قوی‌تر از لذت محسوسات و لذت شهوت، می‌گوید:

بدانکه هر که شطرنج می‌بازد و همه روز نان ناخورده، وی را گویند نان می‌خورد نخورد و همچنان می‌بازد، تا بدانیم که لذت وی در شطرنج قوی‌تر و بهترست از نان خوردن و بدین سبب آن را تقدیم کرد، پس قوت لذت بدان شناسیم که چون هر دو فراهم آیند یکی را تقدیم کند. چون این بدانستی بدان که هر که عاقل تر لذت قوت‌های باطن بر وی مستولی‌تر. پس آن کس را که هم شهوت طعام باشد و هم شهوت جاه و ریاست، و طلب جاه فرا پیش دارد، بدانیم که این لذت قوی‌ترست، همچنین عالم را که علم حساب خواند.

هندسه یا طب یا علم شریعت یا آنچه باشد، وی را در آن لذتی باشد، چون ناقص نبود و به کمال بود آن بر همه لذت‌ها تقدیم کند، مگر که در علم ناقص بود و لذت آن تمام نیافته پس بدین معلوم شد که لذت علم و معرفت از همه لذت‌ها دیگر غالب‌تر است.

معرفت حق تعالی

غزالی معرفت حق تعالی را از همه معرفت‌ها خوشتر می‌داند: چون بدانستی که علم و معرفت خوش است شک نیست که بعضی از علوم خوش‌ترست که هر چند معلوم بزرگ‌تر و شریف‌تر علم وی خوش‌تر و اسرار سلطان دانستن از اسرار وزیر دانستن خوش‌تر، پس هر چند معلوم شریف‌تر علم وی لذیذتر و خوش‌تر، پس نگاه کن که در وجود هیچ چیز شریف‌تر و عظیم‌تر و با کمال‌تر و با جلال‌تر از خداوند عالم که افریدگار همه کمال‌ها و جمال‌ها وی است هست؟ و هیچ حضرت نیکوتر و با کمال‌تر از حضرت الهیت هست؟ پس چگونه ممکن بود که نظاره چیزی خوشتر از نظاره این حضرت باشد.

پس بدین معلوم شد که معرفت حق تعالی و معرفت صفات وی و معرفت ملکوت و ملکوت وی و معرفت اسرار الهیت وی از همه معرفت‌ها خوش‌تر، که معلوم این معرفت از همه شریف‌تر. (غزالی، ۱۳۷۰: ۸۴۱)

معرفت از راه دل و تجلی روحانی

(در اصل چهارم) از نظر غزالی لذت نظر و دیدار حق از لذت معرفت هم بیشتر است: بدانکه دانستنی بر دو قسم است: بعضی آنست که در خیال آید چون الوان و اشکال و بعضی عقل وی را دریابد و در خیال نیاید چون حق تعالی و صفات وی، بلکه چون بعضی از صفات تو چون قدرت و علم و ارادت و حیوه که این همه را چگونگی نیست و در خیال نیاید بلکه خشم و عشق و شهوت

و درد و راحت و اینهمه چگونگی ندارد و در خیال نیاید عقل همه را در یابد، و هر چه در خیال آید ادراک تو آن را بر دو درجه است: یکی آنکه در خیال حاضر آید چنانکه گویی که دروی می‌نگری، و این ناقص‌ترست و دیگر آنکه در چشم آید و این کامل‌ترست لاجرم لذت در دیدار معشوق بیش از آن است که لذت در خیال وی. همچنین علاقه آدمی با این که تن مرکبست از آب و خاک، مشغولی وی به شهوات این عالم، حجاب است از مشاهده نه از معرفت، و تا این حجاب بر نخیزد مشاهده ممکن نگردد، و از این گفت موسی را علیه السلام «لَنْ تُرَانِي» پس چون مشاهده تمام‌ترست و روشن‌تر لابد لذت آن بیشتر، همچنان که در دیدار و خیال. (غزالی، ۱۳۷۰: ۸۴۲) و تفاوت میان عارفی که دوستی حق تعالی بر وی غالب بود و میان عارفی که دوستی بر وی چنان غالب نبود در لذت بود نه در دیدار، که هر دو یکی ببینند، که تخم دیدار معرفتست و تخم هر دو برابر است، و لکن مثل ایشان چون دو کس باشد که دیدار چشم ایشان برابر بود، نیکویی را ببینند و لکن یکی عاشق بود و دیگر نبود، لابد لذت عاشق بیش بود، و اگر یکی عاشق تر بود لذت وی بیشتر بود. پس معرفت در کمال سعادت کفایت نیست تا محبت با آن نبود و محبت بدان غالب شود که محبت دنیا از دل وی پاک شود، و این جز بزهده و تقوی حاصل نیاید پس عارف زاهد را لذت کامل‌تر بود. (غزالی، ۱۳۷۰: ۸۴۴)

معرفت شهودی از نظر غزالی

غزالی در جایی دیگر در تفاوت لذت دیدار با لذت معرفت می‌گوید: «اما آنکه حقیقت معرفت بچشد در آن چندان لذت یابد که اگر در این جهان بهشت به عوض وی را دهند معرفت دوست دارد، چنانکه عاقل لذت سلطنت از لذت فرج و شکم دوست دارد، اما اگر چه لذت معرفت عظیمست و لکن با لذت دیدار آخرت هیچ نزدیکی ندارد، و این خود به مثالی فهم توان کرد: عاشقی تقدیر کن که در معشوق می‌نکرد به وقت صبح که هنوز روشن نشده است، به وقتی که عشق حال عارف در دنیا چنین است و تاریکی مثال ضعف معرفت است در این جهان، گویی که از پس پرده بیرون می‌نگرد و وضعیفی عشق سبب نقصان آدمیست که تا در این جهان بود ناقص بود و آن عشق به کمال نرسد و این همه مشوش لذت معرفتست و به مرگ این همه برخیزد شهوت دیدار تمام شود. چنانکه لذتی که گرسنه ابد از بوی طعام با لذت خوردن مناسبت ندارد لذت معرفت با دیدار هم چنین بود. (غزالی، ۱۳۷۰: ۸۴۵)

غزالی سوال مقدر مخاطب را در نظر دارد که: لذت معرفت و دوستی خدای را چگونه می‌توان بدست آورد؟ می‌گوید: «همانا گویی که لذتی که لذت بهشت در آن فراموش شود هیچ گونه نزدیک من صورت نمی‌بندد هر چند که سخن بسیار در این بگفته‌اند تدبیر من چیست تا اگر آن لذت نبود

بارزی ایمان بدان حاصل آید بدانکه علاج این چهار چیزست.»

امروزه بررسی و تحلیل مبانی معرفت‌شناسی نه تنها در محافل علوم انسانی غربی بلکه در مجامع فلاسفه و دانشمندان اسلامی و پژوهش‌های دانشگاهی نیز مورد توجه قرار گرفته است. در این میان امام محمد غزالی به عنوان یکی از نام‌آورترین علمای اسلامی از جایگاه والا و ویژه‌ای برخوردار است به طوری که در عصر خود صیت شهرتش سراسر ممالک اسلامی را فرا گرفته و کمتر فاضل یا طالب علمی توانسته است از زیر سلطه فکری و نفوذ کلام او خارج باشد و یا تحت تاثیر اندیشه‌های او قرار نگیرد امام غزالی از جمله کسانی است که در عمر کوتاه اما پربار خود هم به کثرت تألیف و پرنویسی معروف است و هم اینکه دیگران نیز درباره او سخنان بسیار گفته و نوشته‌اند. وی نه تنها در سراسر جهان اسلام طی قرن‌های متمادی مورد توجه اندیشمندان بوده بلکه در دنیای غرب نیز نزد اهل نظر و اندیشه از شهرت و اعتبار خاصی برخوردار بوده است. از جمله عواملی که در دنیای غرب بیشتر موجب شهرت غزالی شده، حالت شک و تردیدی است که در برهه‌ای از زمان برای او پیش آمد و به طور شگفت‌انگیزی زندگی او را دگرگون ساخت. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳: ۹)

غزالی در «المنقذ» در طریقه صوفیه می‌گوید: «آنگاه که از آن سه وادی، (متکلمین، فیلسوفان و متعلمان باطنیه) گذشتیم، همت بر کشف طریقه صوفیه گماشتم و از این راه به جستجوی حقیقت شتافتم... به حقیقت دریافتم که صوفیه ارباب احوالند نه اصحاب قیل و قال، و برای وصل با این مقام تعلیم و تعلم کافی نیست، عشق و شوق و سیر و سلوک لازم است. (غزالی، ۱۳۳۸: ۷۳)

به همین سبب غزالی وقتی در بحث دوستی سخن از عقل می‌گوید برای آن که با عقل معاش مصلحت‌اندیش اشتباه نشود آن را در مقایسه با پنج حس، حس ششم، نور و بصیرت می‌خواند.

به این ترتیب، به نظر غزالی سعادت در بهشت دارای دو درجه مهم است؛ اعلی‌تر و پست‌تر. اولی عبارت است از لذت‌های مادی غذاها، نوشیدنی‌ها، مصاحبت با حوریان، لباس‌های زیبا، مکان‌ها و غیره. این درجه مناسب است با طبقه پایین پرهیزکاران که به ابرار، صالحین، متقین و اصحاب یمین اشاره می‌کند. لذت‌های نفسانی آن‌ها به طور کامل ارضاء خواهد شد؛ چرا که آن‌ها برای چنین لذتی در این زندگی آماده شده‌اند. درجه بالاتر از سعادت، شامل قرب الهی و رؤیت همیشگی چهره پُر جلال اوست. لذت رؤیت خداوند یا ملاقات او، بالاترین درجه سعادت است، بالاترین خوبی و آخرین قسم پاداش الهی است. هیچ چیزی در بهشت، به لذت این لقاء نخواهد بود. وقتی که لذت‌های نفسانی، با لذت جمال الهی مقایسه می‌شوند، لذت‌های نفسانی بی‌ارزشند. (دسته) اول شباهت دارد به لذتهایی که حیوانات علف‌خوار از آن برخوردارند و حال آنکه، (دسته)

دوم لذت معنوی است. بیشتر نظریه‌های غزالی در مورد درجات سعادت، از منابع قرآنی و روایی است؛ اما در ارتباط آن ایده‌ها با صوفیه قبل از خویش هماهنگ است.

غزالی کتابی هم دارد به نام جواهرالقرآن، که دو بخش است: بخش اول آن ۷۷۹ آیه قرآن را به نام گوهر علم و ۷۴۷ آیه به نام مراورید عمل انتخاب کرده است و خود می‌گوید: «مقصود از گوهر علم آیاتی است که از آنها انوار علم بر قلوب مومنان می‌تابد و مراد از مراورید عمل آیاتی است که عمل به مدلول آنها، مستلزم سعادت فی الدارين است.» (غزالی، ۱۳۶۸: ۷)

یعنی در این جا هم نوع معرفت و شناخت از دیدگاه غزالی مطرح می‌شود: شناخت علمی و شناخت عملی. به عبارت دیگر وسیله اصلی برای رسیدن به شناخت از نظر امام غزالی قرآن کریم یا کلام الهی است.

این تأمل در آثار غزالی نشان می‌دهد که وی هم از انواع معرفت در اندیشه‌هایش بهره گرفته است: حسی، عقلی، حق تعالی، راه دل و شهودی.

عشق و محبت

عرفان اسلامی به تعبیر شفیعی کدکنی «تصوف، برخورد هنری با مذهب است یا تجربه عرفانی، بینش هنری نسبت به دین است»، (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۹) به عبارت دیگر، «اگر تار و پود متون عرفانی، (زبان و بیان صوفیان و آثار ایشان) را بررسی کنیم، در نهایت به یک نقطه یا محور می‌رسیم و آن محور یا نقطه مرکزی، عشق نام دارد. چرا که در این مکتب هدف غایی از تحمل رنج‌ها، ریاضت‌ها و زندگی، وصال حق است و عشق به وصال حق یا محبوب هدف واقعی زندگی و سعادت‌مندی بشری است.» (کاکه رش، ۱۳۸۷)

ریشه عشق را از «عشقه» دانسته‌اند، عشقه نام گیاهی است که در زبان فارسی به آن «پیچک» می‌گویند این گیاه به دور گیاهان می‌پیچد و آنها را زرد و خشک می‌کند، عشق نیز با وجود عاشق چنین می‌کند. هر چند برخی از فرهنگ‌ها ریشه واژه عشق را عربی دانسته‌اند اما در این مورد سند معتبری در دست نیست. قرآن مجید و احادیث بزرگان دین قدیمی ترین منبع مسلمانان است که از عشق بحث شده است. در قرآن و احادیث به جای واژه عشق کلماتی نظیر حب، محبه، ود، هوی و... آمده است.

پورنامداران در مقدمه بحث عشق و غزل از کتاب «در سایه آفتاب» می‌نویسد: «عشق تجربه عاطفی شدید است که معنی تعریف‌ناپذیری و وصف ناشدنی آن به قول عین القضات همدانی در زیر عبارت در نمی‌آید تا فارغان عشق از آن نصیبی نیابند، (عین القضات، ۱۳۶۹: ۱۲۵)

از طرف دیگر تمام تلاش صوفیه بر آن بوده که در مباحث عشق و محبت تصویری از شریعت و

دین به نمایش بگذارند. برای مثال: در تأویل «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ...» گفته‌اند: همانگونه که بندگان به خدا عاشق هستند خداوند هم گروهی از آنان را دوست دارد و در این سخن که حب خالق به مخلوق نوعی نیاز است و خداوند بی نیاز است، می‌گویند ضمیر «هم» در «یحیبهم» به حروف ابجدی ۴۵ و کلمه آدم هم ۴۵ است و محبت دوجانبه است. عشق و محبت است که آدمی را از موجودات دیگر متمایز ساخته و او را محسود و مسجود فرشتگان قرار داده است. به عشق و محبت است که خدای بزرگ آدم را به صورت خود آفرید و او را جانشین خود قرار داد. موهبت عشق و محبت لایوصف و شکافنده قلم است. (انصاری، ۱۳۷۹: ۸۲):

گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است لیک عشق بی زبان روشن تر است
هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن
(مولوی، دفتر اول، ابیات ۱۱۳-۱۱۴)

عشق همچون هرمی است سه وجهی که رأس آن حسن و زیبایی متجلی در صورت انسانی است و سه وجه آن عاشق، معشوق، عشق. قاعده این هرم بر زمین استعداد سرشت انسانی در درک جمال و زیبایی استوار شده است به خصوص در عرفان از آن به جان یا دل تعبیر می‌کنند. این جان و دل، همان جان و دلی نیست که بهایم نیز از آن برخوردارند بلکه لطیفه ایست روحانی که به سبب تعلق آن به دل انسان، و به سبب ارتباط و پیوند آن با عقل و روح گاهی نیز به آن جان و عقل می‌گویند و عقل و جان در این معنی غیر از عقلِ مصلحت اندیش منفعت طلب و معاش اندیش و جان ناشی از فعل و انفعالات جسمانی و مایه بقای غرایز و حیات مادی است. به همین سبب غزالی وقتی در بحث دوستی سخن از عقل می‌گوید برای آن که با عقل معاش مصلحت اندیش اشتباه نشود آن را در مقایسه با پنج حس، حس ششم، نور و بصیرت می‌خواند: «حاسة ششم چیزی است در دل که آن را عقل گویند و بصیرت گویند و نور گویند و هر عبارت که خواهی می‌گویی، آنچه آدمی بدان ممیز است از بهایم». (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۴۸)

غزالی و محبت

غزالی در آغاز مباحث عشق و محبت در هر سه کتاب احیاء، کیمیاء و اربعین، به مانند مباحث دیگرش به آیات و احادیث جهت تثبیت کلام خویش تمسک می‌جوید، به ویژه احادیث قدسی و احادیثی که در متون صوفیه قبل از غزالی مطرح شده‌اند. این شیوه سخنوری در آثار او به علت باور و اعتقاد اسلامی است که با تار و پود وجودش آمیخته است. هر جا می‌خواهد نکته یا موضوعی را مطرح کند سخن خود را با قرآن و احادیث مرتبط متبرک می‌گرداند و این علت خاصی دارد: گاهی

هدف نویسنده القای معانی و بیان اندرز و حکم و پیام اخلاقی و اخبار و آگاهی است و به هر طریقی که بخواهد از آیات و احادیث بهره می‌جوید. گاهی به مانند بعضی گویندگان دیگر اسلامی و عرفانی در آثار خود برای آرایه‌بندی و تزیین مطلب و هنرنمایی از به‌کار بردن قرآن و حدیث استفاده می‌کند و بیشتر تفکر و مبنای فکری و اعتقادی نویسنده، وی را وادار می‌کند بدون نام و کلام حق، زبان به سخن نگوید و بی اجازه‌ی دستورات حق، مجوز صادر نکند. درکیمیای سعادت از احادیث زیر بهره می‌گیرد:

الف: و رسول صلوات الله علیه و سلم می‌گوید: ایمان کس درست نیست تا آنگاه که خدای را و رسول وی را از هر چه هست دوست‌تر ندارد.

ب: و پرسیدند که ایمان چیست؟ گفت: آن که خدا و رسول را از هر چه جز آن است دوست‌تر داری.

ج: و گفت: بنده مومن نیست تا آنگاه که خدای را و رسول را از اهل و مال دوست‌تر ندارد و خدای تعالی تهدید کرد و گفت: اگر پدر و فرزند و هر چه هست از مسکن و مال و تجارب از خدای تعالی و رسول دوست‌تر می‌دارید ساخته باشید تا فرمان من در رسد...» (غزالی، ۱۳۷۰: ۸۲۹)

د: در دعا رسول صلوات الله علیه گفت: «كَانَ مِنْ دُعَاءِ دَاوُدَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ، وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَالْعَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي حُبَّكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَأَهْلِي وَمِنْ الْمَاءِ الْبَارِدِ». گفت: بار خدایا، مرا روزی خویش و دوستی دوستان خویش و دوستی آن که مرا به دوستی تو نزدیک گرداند بر من دوست‌تر گردان از آب سرد بر تشنه. (همان: ۸۳۰)

ه: خبری است که به هفت واسطه از رسول اکرم نقل شده؛ آخرین کس ابوهریر نفر ابونعیم عبدالملک بن الحسین است؛ بدین مضمون: «قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ» وَ مَنْ اللَّهُ لَمْ يُحِبَّ اللَّهُ تَعَالَى لِقَاءَهُ». (همان: ۸۳۰)

و: «و قد امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمحبه فقال: أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْدُوكُمْ»، (خدا را دوست بدارید به جهت آن که به شما روزی می‌دهد).

محبت

غزالی به محبت نگاه عمیق دارد. محبت را مقصود نهایی از مقامات و قلّه بالای درجات می‌داند. از نظر وی سالک پس از درک محبت خداوندی دیگر مقامی ندارد. آن را با معرفت پیوندی تام می‌داند. در کتاب‌های کیمیای سعادت و احیاء علوم الدین، به طور مفصل از آن بحث می‌کند. در احیاء علوم الدین می‌گوید: «گفته‌اند که محبت با خدای را معنی‌ای نیست مگر با مواظبت طاعت او، و اما حقیقت محبت محال است مگر با جنس و مثل.» (غزالی، جلد ۴، ۱۳۶۸: ۵۰۸) در آخرت

خوشحال‌ترین مردم کسانی هستند که در دوستی حق تعالی قوی‌تر بوده‌اند. (همان: ۵۴۶) او دوستی با دوستان خدا را هم دوستی خدا می‌داند و در اینجا به تمامی رنگ تصوف به کلام می‌گیرد آنجا که صوفیه اولیاء را شفاعت‌کنندگان و دوستان خدا قلمداد می‌کنند. (همان: ۵۱۹)

غزالی به مانند محبت به عشق توجه ندارد و در احیاء گاهی عشق و محبت را جداگانه تفسیر می‌کند و از ابراز آن آشکارا پرهیز می‌کند. چون وی دانای شریعت بوده و قبل از ورود به جرگه تصوف به معنای راستین کلمه از عالمان بنام در حوزه شریعت بوده است و به مانند صوفیان به عشق مجازی نمی‌پردازد مگر اینکه بسیار پوشیده معنای محبت را به مثل و جنس تعبیر کند. در نظر غزالی به سبب قوت دوستی و چیرگی آن بر دل به طوری که شخص حریص شود عشق به وجود می‌آید و در واقع باید کل دل خدا را دوست داشته باشد. (غزالی، ج ۴، ۱۳۶۸: ۵۴۶)

غزالی سبب مهم قوت دوستی و عشق را در احیاء علوم الدین، قوت معرفت حق تعالی می‌داند که بر دل انسان استیلا دارد که پس از پاک کردن دل از مشغولی‌های دنیایی به معنی تخم پراکندن صورت می‌گیرد آنگاه از این تخم شجره معرفت و دوستی می‌زاید و آن کلمه طیبه است که حق تعالی آن را تمثیل فرموده است. (غزالی، جلد ۴، ۱۳۶۸: ۴۲۲)

غزالی در کیمیای سعادت، محبت و عشق را از هم تفکیک نمی‌کند. محبت و عشق به خدا را از لوازم سلوک باطنی و اخلاص می‌داند و عشق را محبت زیاد معرفی می‌کند و در تبیین و توجیه دوست داشتن خدا می‌گوید: «بدان هر چه لذت بخش تر باشد، محبوب و دوست داشتنی است و میل و رغبت انسان به چیزهای دوست داشتنی را محبت می‌گویند و اگر رغبت زیاد باشد، عشق نامیده می‌شود... و باید دانست لذت‌ها تابع ادراک می‌باشند.» (غزالی، ۱۳۶۹: ۲۴۰)

آن گاه ادراک را دو نوع می‌داند: «ادراک ظاهر آن است که به وسیله یکی از حواس پنج‌گانه ظاهر حاصل شود. چنان که چشم از دیدن صورت‌ها و مناظر زیبا ... لذت می‌برد و برای نفس محبوبیت دارند و ادراک باطن آن است که به وسیله نیروی لطیف که آن را قلب می‌گویند، حاصل شود، (مانند لذت نماز) ... چشم ظاهر صورت‌های زیبا را می‌بیند و از آن‌ها لذت می‌برد و لذت بینش باطن در ادراک زیبایی‌های باطنی است.» آن گاه عشق به خدا را با سه صفت «دانایی، توانایی و پاکی از عیب‌ها» تشریح می‌کند و در نهایت تأکید دارد که خدا را به خاطر شایستگی‌اش باید دوست بداریم. (همان، با تلخیص: ۲۴۵-۲۴۰)

غزالی در آغاز فصل نهم منجیات از کیمیای سعادت در «محبت و شوق و رضا» می‌گوید: بدانکه دوستی حق تعالی عالی‌ترین مقامات است، بلکه مقصود همه مقامات اینست، چه ربع مهلکات برای طهارتست از هر چه دوستی حق تعالی مشغول کند و همه منجیات که پیش از این گفته‌ایم مقدمات

این است، چون توبه و زهد و صبر و خوف و غیر آن، و آنچه پس از این است ثمرت و تبع این است چون شوق و رضا، و غایت کمال بنده آن است که دوستی حق تعالی بر وی غالب شود چنانکه همگی وی فرا گیرد، اگر این نبود بازی غالب تر بود از دوستی دیگر چیزها. و شناختن حقیقت محبت چنان مشکل است که گروهی از متکلمان انکار کرده‌اند و گفته‌اند که: کسی که از جنس تو نبود وی را دوست نتوان داشتن و معنی دوستی خدای فرمان بردار است و بس، و هر که چنین پندارد از اصل دین چیزی ندانسته بود، و شرح این مهم است، و ما اول شواهد شرع بر اثبات دوستی خدای تعالی بگوییم، آنگاه حقیقت و احکام وی بگوییم. (غزالی، ۱۳۷۱: ۸۲۹)

فضیلت عشق الهی

فضیلت دوستی خدای تعالی است که اعتباری به عشق می‌دهد. غزالی در فضیلت دوستی خدای تعالی می‌گوید: «بدانکه همه اهل اسلام را اتفایست بر آنکه دوست داشتن خدای عزوجل فریضه است و خدای تعالی می‌گوید: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»، و رسول صلوات الله علیه می‌گوید: «ایمان کس درست نیست تا آنگاه که خدای را و رسول وی را از هر چه هست دوست تر ندارد»، و پرسیدند که ایمان چیست؟ گفت: آنکه خدا و رسول را از هر چه جز آن است دوستر داری، و گفت، «بنده مومن نیست تا آنگاه که خدا وی را و رسول را از اهل و مال و جمله خلق دوستر ندارد». و خدای تعالی تهدید کرد و گفت: «اگر پدر و فرزند و هر چه هست از مسکن و مال و تجارت از خدای تعالی و رسول دوست تر می‌دارید ساخته باشید تا فرمان من در رسد «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ». (غزالی، ۱۳۷۱: ۸۲۹)

علائم عشق از نظر غزالی

غزالی هم در کیمیا و هم در احیاء اسباب دوستی و محبت با خدا برمی‌شمارد. علامات محبت را در کیمیای سعادت در هفت نوع تقسیم می‌کنند: بدانکه محبت گوهری عزیزست و دعوی محبت آسان است، پس نباید که آدمی گمان برد که از جمله محبان است، و لکن محبت را نشان و برهانست باید که از خود طلب کند، و آن هفت است:

اول آنکه مرگ را کاره نباشد، و رسول صلوات الله علیه گفت: هر که دیدار خدای دوست دارد مرگ را کاره نباشد.

علامت دوم آن بود که محبوب حق تعالی بر محبوب خویش ایثار کند، و هر چه داند که سبب قربت وی است نزدیک محبوب فرو نگذارد، و هر چه سبب بعد وی است از آن دور بود، و این کسی بود که خدای را تعالی به همه دل دوست دارد چنانکه رسول صلوات الله علیه گفت: «هر که

خواهد که کسی را ببیند که خدای را به همه دل دوست دارد».

علامت سیم آنکه همیشه خدای تعالی بر دل وی تازه بود و در آن مولع بود بی تکلف، که هر که چیزی دوست دارد ذکر آن بسیار کند، و اگر دوستی تمام بود خود هیچ فراموش نکند.

علامت چهارم آنکه قرآن را که کلام وی است و رسول وی را و هر چه بوی دوست دارد، و چون دوستی قوی شد همه خلق را دوست دارد، که همه بندگان وی‌اند. بلکه همه موجودات را دوست دارد که همه افریده اوست: چنانکه هر که کسی را دوست دارد تصنیف و خط وی دوست دارد.

علامت پنجم آنکه بر خلوت و مناجات حریص باشد، و آرزومند باشد که شب در آید تا زحمت عوایق بر خیزد و وی بخلوت با دوست مناجات کند، چون خواب و حدیث از خلوت به شب و روز دوست دارد و دوستی وی ضعیف بود.

علامت ششم آنکه عبادت بر وی آسان شود و نقل آن از وی بیفتد.

علامت هفتم آنکه همه بندگان مطیع وی را دوست دارد و بر همه رحیم و مشفق بودن و همیشه عاصی آن را و کافران را دشمن دارد، چنانکه گفت: «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ»، (غزالی، ۱۳۷۱: ۸۵۳)

در احیاء اولین سبب را دوست داشتن نفس خود انسان می‌داند چراکه انسان را ملزم به دوستی حق برای بقای جان و نفسش می‌داند. (همان: ۵۲۱) و آخرین سبب دوستی راستین با خدا را مخصوص عارفان وارسته و از خود رسته‌ای می‌داند که در فنای الهی وصفات خدایی مستغرق‌اند.

کلمه دوستی هم که غزالی خود در ترجمه محبت در کیمیای سعادت آورده است نیز مترادف با عشق و محبت است و آنچه غزالی درباره دوستی، (محبت) می‌گوید درباره عشق، (محبت شدید) نیز گفتنی است. در کتاب کیمیای سعادت که مخاطبش عموم مردمند می‌کوشد دوستی را از چشم‌اندازی گسترده‌تر از رابطه دو انسان ببیند تا بتواند محبت میان خدا و بنده را نیز به صورتی قابل قبول در حد درک مردم عادی درآورد و مخالف متکلمان را نسبت به مساله محبت در تصوف بی‌اعتبار سازد، اما غرض اصلی او از بیان دوستی، دوستی محدودتر و ناظر به چشم‌انداز خاص صوفیه است و درباره عشق الهی و مسائل و مشکلات مترتب بر آن. غزالی در تعریف دوستی می‌گوید: «دوستی میل طبع است به چیزی که خوش بود اگر آن میل قوی بود آن را عشق گویند». (غزالی، ۱۳۷۱: ۸۳۱) غزالی «چیزخوش» را چیزی می‌داند که موافق طبع باشد. پیداست که این چیز خوش یا موافق طبع می‌تواند هم انسان باشد و هم اشیاء محسوس و هم مدرکات عقلی و غیرمحسوس. غزالی معرفت را بر عشق و محبت مقدم می‌داند زیرا عقیده دارد که خوش یا ناخوش

نبودن چیزی برای انسان مشروط به آگاهی است. اگر چنین باشد پس می‌تواند نتیجه گرفت خوش یا ناخوش بودن اشیاء یا از راه حواس برای انسان حاصل می‌شود یا از راه عقل. بنابراین هر یک از اشیاء که بتواند لذتی از طریق یکی از حواس در انسان ایجاد کند محبوب انسان است، چنان که هر چیزی هم که از طریق عقل بتواند موجد لذت باشد نیز محبوب است. غزالی لذت حاصل از حواس را به خود حواس نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «و حواس پنج است و هر یکی را لذتی است، و به سبب آن لذت وی را دوست دارد، یعنی که طبع بدان میل کند: لذت حاسه چشم در صورت‌های نیکوست و در سبزه و آب روان و مثل این، لاجرم این را دوست دارد؛ و لذت گوش در آوازهای خوش و موزون شنیدن است؛ و لذت شم در بوی‌های خوش است و لذت ذوق در طعام‌ها؛ و لذت لمس در ملموسات نرم، و این همه محبوب است، یعنی که طبع را بدان میل است، و این همه بهایم را باشد». (همان)

همان طور که دیده می‌شود غزالی انسان را در لذت حاصل از راه حواس با حیوانات مشترک می‌داند تا بعداً ثابت کند لذت عقلانی که خاص انسان است، فصل ممیز میان انسان و بهایم است و این لذت شریف تر از سایر لذات است. بلکه تمهیدی است تا نتیجه بگیریم که آنچه در ادب فارسی خواه ادبیات عرفانی و خواه غیر عرفانی در ارتباط با نظر غزالی، آن نوع عشقی است که محبوب آن انسانی است و انگیزه آن صورت زیبا و حاسه ادراک آن چشم، که اغلب عقل و عواطف انسانی نیز سبب تشدید و تلطیف آن می‌شود و سرشت آن را با سرشت لذت حاصل از غرایز حیوانی به کلی متفاوت می‌کند تا آنجا که خود نردبان خروج از دامچاله تنگ نظری‌ها و صفات مذموم و پست حیوانی و کمند عروج به قلّه صفات و خلق و خوی فرشتگی و الهی می‌گردد.

نتیجه‌گیری:

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: معرفت نوعی آگاهی حاصل از تجربه و علم و گاه کشف و شهود است و معرفت‌شناسان و آگاهان علوم انسانی و عرفانی دیدگاه‌های مختلف براساس تجربیات و شناخت آگاهی روحی و ذهنی خود تقسیماتی در آن ارایه داده‌اند از جمله: از همه انواع مذکور معرفت قبل از غزالی، تنها هجویری هم عصر وی، معرفت عارف توأم با علم را از عالم بدون معرفت، متمایز می‌داند و همه تقسیمات دیگر پس از غزالی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که:

غزالی عشق و معرفت را یکی از مقامات عرفانی دانسته و ابزار شناخت و معرفت در آثار وی اعم از حسی، عقلی و شهودیست؛ اما تنها راه وصول به کمال و حقیقت را معرفت شهودی شناخته است.

غزالی معرفت را بر عشق و محبت مقدم می‌دارد زیرا عقیده دارد که خوش بودن و یا ناخوش بودن چیزی منوط به آگاهی‌ای است که از آن داریم.

غزالی هم از انواع معرفت، (بانندک تفاوت در روش) در اندیشه‌هایش بهره گرفته است: حسی، عقلی، حق تعالی، راه دل و شهودی.

- ۱- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۸۱)، دفتر عقل و آیت عشق، جلد دوم، طرح نو، تهران.
- ۲- انصاری، قاسم، (۱۳۷۹)، مبانی عرفان و تصوف، نشر طهوری، تهران.
- ۳- پورجوادی، نصرالله، (۱۳۸۱) دومجدد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۰)، درسایه آفتاب، نشرسخن، تهران.
- ۵- رجایی بخارایی، احمدعلی، (۱۳۶۴)، فرهنگ اشعارحافظ، نشرعلمی، تهران.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، ارزش میراث صوفیه، نشر امیر کبیر، تهران.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، سخن، تهران.
- ۸- عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله، (۱۳۶۹)، تمهیدات، شرح: عقیف عسیران، نشر منوچهری، تهران.
- ۹- غزالی، ابوحامد محمد، (۱۳۳۸)، اعترافات غزالی، (ترجمه المنقذ من الضلال)، مترجم: زین الدین کیایی نژاد، بی جا.
- ۱۰- -----، (۱۳۶۸)، اربعین، ترجمه: برهان الدین حمدی، نشر اطلاعات، تهران.
- ۱۱- -----، (۱۳۶۸)، احیاء علوم الدین، (فارسی)، ترجمه: مؤیدالدین محمدخوارزمی، به کوشش: حسین خدیوچم، نشر علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۲- -----، (۱۳۷۱)، کیمیای سعادت، به تصحیح: احمد آرام، نشر گنجینه، تهران.
- ۱۳- کاکهرش، فرهاد، (۱۳۸۷)، دیدگاه‌های عرفانی سنایی متأثر از غزالی، فصلنامه علمی- پژوهشی ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی.
- ۱۴- مولوی، جلال الدین، (۱۳۸۱)، گزیده غزلیات شمس، به کوشش: محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۵- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۳)، کشف المحجوب، به تصحیح: ژوکوفسکی و مقدمه: قاسم انصاری، انتشارات طهوری، تهران.
- ۱۶- همایی، جلال الدین، (۱۳۵۵)، مولوی نامه، بی جا، تهران.
- ۱۷- یثربی، سید یحیی، (۱۳۸۴)، عرفان نظری، نشر بوستان کتاب، قم.